

ما

یوگنی زامیاتین

ترجمه بابک شهاب



نشر بیگل

Bidgol Publishing co.

ما

متریدگل

یوگنی زامیاتین
ترجمه بابک شهاب
ویراستار: مریم فرنام
نمونه خوان: میترا سلیمانی
مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان
مدیر تولید:

چاپ اول، ۱۳۹۹ تهران، ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۶۳-۴۸-۳

انتدربیدگل | Bidgol Publishing co. |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷
فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۲۷۴
تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷

bidgolpublishing.com

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست



۹

پیش درآمد

۱۹

مقدمه‌ای بر آنها

۳۵

ما

۳۸۹

دو آدم و حوا در کریستال پالاس

۴۰۵

پی نوشت‌ها

۴۰۹

یادداشت‌های مقالات

۴۱۷

فهرست نام‌ها

پیش درآمد

دیوانگان، عزلت‌گزیدگان، ملحدان، خیال‌با فان،

نافرمانان و شک‌اندیشان

بروس استرلینگ

ترجمه نصراله مرادیانی

شکی نیست که یوگنی زامیاتین حق دارد مدعی ابداع ادبیات علمی‌تخیلی از نوع پادآرمان‌شهری آن باشد. کتاب حاضر، یعنی تنها رمان زامیاتین، در زمان زندگی نویسنده‌اش، که تراژیک و کوتاه هم بود، آن‌طور که باید و شاید انتشار نیافت. متن روسی به شکل محدود منتشر شد؛ به صورت سامیزدات که نسخه‌های ماشین‌شده خود نویسنده بود و غیر از آن ناشری پناهنده در پراگ نسخه‌هایی بی‌کیفیت از آن چاپ کرد که این نسخه‌ها در محافل ادبی پتربورگ پخش شد.

خیلی قبل از اینکه نسخه روسی کاملی منتشر شود ترجمه‌ای انگلیسی از کتاب وجود داشت. جورج اورول، نویسنده ۱۹۸۴، آن را پیدا کرد و خواند. اورول فکر می‌کرد آلدوس هاکسلی، نویسنده دنیای قشنگ نو، احتمالاً آن را خوانده است. ما، که اساساً خلاقانه و با ابهام‌های لغوی عامدانه و قصد و غرض سیاسی زیرکانه نوشته شده، کتابی

است نه چندان آسان، چه برای خواندن چه برای ترجمه. پیدا کردنش هم از همان ابتدا عموماً آسان نبوده است. بسیاری از دوستان و مریدان زامیاتین او را آدمی فرهیخته می دانستند در آن سوی مرزها که رفتار غیرعادی و اندیشه های متریقی و خطرناک دارد. او به فنلاند تبعید شده بود. در دوردست ها، یعنی بریتانیا، کشتی طراحی کرده بود. در نظر خودش هم مهندس شیک پوش و ارباب مآب نیروی دریایی بود. روس ها به او لقب «مرد انگلیسی» داده بودند. برای دفتر نشری در روسیه، از زبان انگلیسی کتاب هایی ترجمه کرده همان وقت بود که آثار اچ. جی. ولز سوسیالیست را به دقت خواند. باین همه ما کتابی است که خاستگاهش فقط می تواند روسیه باشد یا، به تعبیر دیگر، آن زمان و مکان بخصوص مرتبط با پتروگراد انقلابی. مارمانی علمی تخیلی است که وقایعش قرن ها بعد در آینده اتفاق می افتد، اما اگر بتوانید این داستان را با لباس تمام رسمی آن دوران تصور کنید، با لباس های کانستراکتیویستی اجق و جق و ناراحت روسی و موسیقی وهم آور و اثیری ترمین، آن وقت یکبارہ جان می گیرد. زامیاتین ذاتاً نویسنده ای انقلابی بود و از این رو این متن به رمز درآمده و ژرف بینانه خیلی شبیه رمان نیست. ما در قالب دفتر خاطرات و به قلم مهندسی نوشته شده است که بناست نویسنده شود (یعنی اساساً بدل خود زامیاتین). قهرمان ما،

در تلاشی غیرمنطقی، برای خوشایند مقامات، اعترافی شخصی می‌نویسد. او مدیر طراحی سفینه‌ای عظیم است. بناست که لاف و گزاف ادبی او به کمک طرح و برنامه‌های رژیم بیاید که برایش کار می‌کند، طرح و برنامه‌هایی برای حمله به سایر سیاره‌ها و شست‌وشوی مغزی ساکنان آنها. به نظر نمی‌رسد که هیچ‌یک از کسانی که در این رژیم زندگی می‌کنند به اصول اعتقادی تمامیت‌خواهانه آن که سوررئال و سبعانه است باوری داشته باشند. از این‌رو، آن کاری که قهرمان ما با اعتماد به نفس تمام در روان‌کاوی شخصی خودش انجام می‌دهد خیلی زود نقش بر آب می‌شود. او در واقع چیزی نیست جز عروسک کوکی حکومت و در مواجهه با زن‌ها مشکلاتی دارد (درست مثل وینستون اسمیت، قهرمان ۱۹۸۴). این راوی ما، یعنی همان D-۵۰۳، وقتی بالاخره می‌تواند منویات پرشور و حرارت و راز دل و جانش را روی کاغذ بیاورد، به سرش می‌زند. کاشف به عمل می‌آید که به خاطره‌نویسی علاقه‌مند است. اشتیاق سوزانش به بیان ادبی کافی است تا کاروبارش را تباه کند، بهترین دوستش را از خودش بیزار کند و دوست دختر آرامش را به جنون بکشد.

مقدمه‌ای بر آنها

ناتاشا رندال

ترجمه نصراله مرادیانی

مارمان انقلاب است. رمانی است ماحصل جوش و خروش‌هایی اتوپیایی که در قرن نوزدهم شکل گرفتند و بالیدند و به اوایل قرن بیستم محول شدند. اما در سال ۱۹۲۰، سالی که این رمان نوشته شد، تغییری در پیش بود: این جوش و خروش روسی داشت به نوعی جمود اتوپیایی بلشویکی خاص می‌رسید. یوگنی زامیاتین در ۱۹۲۳ نوشت:

اشتباه است اگر آدم‌ها را به دو دسته زنده‌ها و مرده‌ها تقسیم کنیم: آدم‌هایی هستند که زنده مرده‌اند و دسته‌ای دیگر که واقعاً زنده‌اند. زنده‌های مرده نیز می‌نویسند و راه می‌روند و حرف می‌زنند و فعالیت می‌کنند. ولی هیچ اشتباهی مرتکب نمی‌شوند؛ این در حالی است که فقط ماشین‌ها بی‌اشتباهند؛ تولیداتشان هم فقط چیزهای مرده است. آدم‌های واقعاً زنده پیوسته دست به اشتباه می‌زنند، در حال جست‌وجویند، در تردیدند و در عذاب.^۱

«سبزها» (یعنی دهقان‌ها)، «سیاه‌ها» (یعنی آنارشیست‌ها) و سفیدها داشتند به خاک سیاه می‌نشستند و در این حین تنها ایدئولوژی باقی مانده داشت این اندیشه را جا می‌انداخت که انسان می‌تواند به موجودی مکانیکی تبدیل شود. زامیاتین که خود مهندس بود جزئیات این لحظه را در یادآرمان شهر خود بازمی‌نماید و چرخش چرخ‌دنده‌ها و ماشین‌های جامعه نوپای شوروی را در نهایت پوچی‌اش در دور تند نشان می‌دهد. در یگانه‌کشور هیچ چیزی وجود ندارد که بازنماینده نظریه یا کشفی متعلق به دوران زندگی زامیاتین نباشد.

این همانا «کشش اتوپایی» عظیم روس جماعت بود که امید انقلاب بلشویکی را در دل‌ها زنده نگه می‌داشت. کشور در ملتقای دو قرن به حالت تعلیق و انتظار درآمده بود و اگرچه پیشگویی‌های مردم روسیه محقق نشد، آنها برای دستیابی به جهانی نومشتاق و بی‌تاب بودند. بعضی در جست‌وجوی خلق زبانی جهانی برای همه بشریت بودند. بعضی هم از ایده ژئوتروپیسیم، رهایی زنان، پشتیبانی کردند. دیگرانی هم بودند که از پدیسیم، رهایی کودکان، حمایت می‌کردند. آنارشیست‌های بیوکازمیست برای انقلاب اجتماعی در فضا برنامه‌ریزی می‌کردند. اشکال متفاوت ماشینیسیم، توداری بدوی، آنتی‌وربالیسیم، نودیسم، میلیتاریسم اجتماعی،

تصعید انقلابی و خودکشی باوری.^۲ در سال ۱۹۲۰ همه این ایده‌ها داشت عینیت می‌یافت.

در آن سال تروتسکی داشت جامعه روس را به عنوان نیروی کاری با شکل و شمایل نظامی تربیت می‌کرد. روسیه دهقانی اراده آزاد (volya) نویافته خود را تحقق یافته می‌دید اما حالا داشت با این یوغ جدید دست و پنجه نرم می‌کرد. بلشویک‌ها داشتند انسان نو شوروی را می‌ساختند، انسانی که بنا بود از هموعان خود پیش بیفتد. طبقه دهقانان در قوی‌ترین معجون پرولتری ادغام می‌شدند. همه امور زندگی روزمره متأثر از مطالعات مهندس آمریکایی فردریک وینسلو تیلور در باب زمان و حرکت به چوشش و تلاطم افتاده بود. به روسیه، به معنی واقعی کلمه، شوک الکتریکی وارد شده بود و تاریک‌ترین گوشه‌کنارهای زندگی پیشین با ایده‌های صنعتی منور شده بود. سال ۱۹۲۰، طلوعه فیلم، رادیو و اتومبیل بود. در ضمن همان سالی بود که واژه ربات ابداع شد (از واژه روسی و چک robotat به معنی «کارکردن»^۳). بلشویک‌ها داشتند با پرخاشگری نظامی مآبانه، شهرمحور و صنعتی‌شان تمام روسیه را فتح می‌کردند.

یادداشت ۱

کلیدواژه‌ها: اعلامیه. خردمندانه‌ترین خطوط. منظومه.

من، کلمه به کلمه، فقط چیزی را منتقل می‌کنم که امروز در روزنامه دولتی چاپ شده بود:

۲۰ روز دیگر ساخت انتگرال به پایان می‌رسد. آن روز عظیم و تاریخی، لحظه‌ای که اولین انتگرال به سوی فضا اوج می‌گیرد، نزدیک است. هزار سال پیش نیاکان قهرمان شما تمام کره زمین را زیر سلطه یگانه کشور درآوردند. اما شما حماسه شکوهمندتری پیش رو دارید و باید با استفاده از انتگرال شیشه‌ای، الکتریکی و آتشین دم، معادله انتگرال بی پایان جهان را حل کنید. شما باید موجودات ناشناسی را که در دیگر کرات زندگی می‌کنند - و شاید هنوز در همان حالت بی‌قیدی بدوی به سر می‌برند - زیر یوغ مبارک عقل بیاورید. اگر آنها درک نکنند که سعادت را برایشان به ارمغان آورده‌ایم، سعادت از نظر ریاضی عاری از هرگونه خطا، وظیفه ماست که وادارشان کنیم سعادت‌مند باشند. اما پیش از

آنکه به اسلحه متوسل شویم، از کلمات بهره خواهیم گرفت.
ابلاغیه ولی نعمت خطاب به تمام اعداد یگانه کشور:
هرکس که در توانش باشد موظف است در مدح زیبایی
و عظمت یگانه کشور اقدام به تدوین رساله، منظومه، بیانیه،
چکامه و دیگر مکتوبات بکند.

این اولین محموله‌ای خواهد بود که انتگرال با خود می‌برد.
درود بر یگانه کشور، درود بر اعداد، درود بر ولی نعمت!

این سطرها را که می‌نویسم احساسم این است: گونه‌هایم
گر گرفته‌اند. بله: محاسبه معادله انتگرال عظیم جهان. بله:
رام کردن منحنی سرکش و صاف کردنش در امتداد خط مماس
— خط مجانب — خطی مستقیم. چراکه خط یگانه کشور
خطی مستقیم است. خطی مستقیم، خطی عظیم، الهی، دقیق
و خردمندانه — خطی که خردمندانه‌ترین خطوط است...
من، $D-503$ ، سازنده انتگرال، فقط یکی از ریاضی دانان
یگانه کشور هستم. قلم من، که به اعداد خو گرفته، قادر
به خلق هم‌آوایی و قوافی نیست. من صرفاً تلاش خواهم
کرد چیزی را ثبت کنم که می‌بینم و به آن می‌اندیشم — یا
دقیق‌تر، چیزی را که ما به آن می‌اندیشیم (بله دقیقاً ما، و
بگذار این «ما» عنوان همه یادداشت‌هایم باشد). بنابراین
این یادداشت‌ها برگرفته از زندگی ماست، از زندگی بی‌نقص

و ریاضیاتی یگانه‌کشور، و در این صورت، آیا به خودی خود،
و به‌رغم ارادهٔ من، اینها نوعی منظومه نخواهد بود؟ خواهد
بود - این را باور دارم و می‌دانم.

این سطرها را که می‌نویسم احساسم این است:
گونه‌هایم گر گرفته‌اند. گمانم حسی است شبیه حس زنی
که برای اولین بار ضربان تازهٔ قلب موجودی هنوز کوچک
و نابینا را درونش احساس می‌کند. این منم و درعین حال
من نیستم و باید که ماه‌های متمادی از شیرۀ جان و خونم
تغذیه‌اش کنم و آن وقت با درد از وجودم جدایش سازم و
نثار یگانه‌کشور کنم.

اما من آماده‌ام، مثل همهٔ ما، یا تقریباً همهٔ ما. من آماده‌ام.

نشر بیدگل

دو آدم و حوا در کریستال پالاس:

داستایفسکی، کتاب مقدس و ما

ریچارد ای. گرگ

ترجمه نصراله مرادیانی

کمتروخواننده فکوری ممکن است خصلت «پیشگویانه» مای زامیاتین را انکار کند. چون درعین حال که بحث و جدل اخلاقی آن (آستی ناپذیری کمونیسم «ناب» و آزادی فردی) با گذشت سال‌های سده بیستم به میزانی نگران‌کننده تحقق یافته است، بعضی از پیش‌بینی‌های جسورانه‌اش در باب تکنولوژی نیز محقق شده است (مثلاً اعمال محدودیت‌های دولتی برای باروری انسان، افتتاح سفر فضایی به دست کمونیست‌ها). حتی ژانراین اثر (تلفیق بدیع هجو سیاسی با ژانر علمی تخیلی) به نوعی پیشگویی مبدل گشته و همان‌طور که می‌دانیم، به لحاظ زمانی، از فانتزی‌های هجوآمیز هاکسلی و اورول که مشهورترند پیشی گرفته است.^۱

اینکه این غیب‌گویی‌ها خوانندگان رمان ما را تحت تأثیر قرار داده است هیچ ایرادی ندارد؛ اما اینکه توجه آنها را از وجوه نهانی تراثر منحرف کرده است، چرا. به خاطر اینکه، اگر

ما را بی طرفانه مورد بررسی قرار دهیم، این اثر رمانی است ژانوس سیما. هم روبه پشت دارد هم روبه جلو. مسئله فلسفی‌ای که در این رمان مورد مذاقه قرار می‌گیرد یکی از بزرگ‌ترین اذهان روس را در قرن گذشته [قرن نوزدهم] به خود مشغول کرده بود؛ نزدیک‌ترین نیای آن یکی از کلاسیک‌های ادبیات روسی است؛ و همان‌طور که خواهیم دید، یکی از افسانه‌های مشهور سنت یهودی-مسیحی شالوده‌بخش اعظم پیرنگ آن را می‌سازد. تیغ برنده هجو ما را وقتی به تمامی احساس می‌کنیم که وجوه سنتی آن را به معنی دقیق کلمه ارزیابی کرده باشیم.

دینی که این رمان از حیث فلسفی عموماً به اندیشه داستایفسکی و خصوصاً به یادداشت‌های زیرزمینی و برادران کارامازوف دارد چندان ما را درگیر خود نمی‌کند، چون طلبش را جای دیگر صاف کرده است. دوراهی اخلاقی‌ای که قهرمان زامیاتین، D-۵۰۳، با آن رودر روست، به عبارتی اینکه آزادی و سعادت زمینی باهم ناسازگارند و نیز این مضمون که تمامیت خواهی خیرخواهانه اولی را نابود و دومی را تضمین می‌کند (همان‌طور که پروفیسور پیتروودی قبلاً گفته است)^۲ آشکارا از افسانه مفتش اعظم ایوان کارامازوف سرچشمه می‌گیرد، مفتش اعظمی که مسیح را سرزنش می‌کند که چرا حاضر نشد آزادی بشر را با شگفتی‌ها،

رازها و قدرت اختیاری که شیطان پیشنهاد می‌کرد معامله کند و از آن طرف کلیسا را به خاطر رفع این خطا تحسین می‌کند. پژوهشگری دیگر، آقای دی. جی. ریچاردز، ما را متوجه تشابهی فراگیرتر می‌کند، وقتی می‌گوید D-۵۰۳ «از نظر به رشتهٔ تحریر درآوردن دیدگاه‌های جامعه‌گریز و نظرورزی‌های پُردرد و رنجش دربارهٔ ذات غیرعقلانی بشری پای قهرمان داستایفسکی در یادداشت‌های زیرزمینی می‌گذارد.»^۲

آقای ریچاردز هرچه می‌گوید بی‌شک درست است اما کاش به همین‌ها بسنده نمی‌کرد، چراکه شواهد نشان می‌دهد یادداشت‌ها نه فقط به لحاظ ایدئولوژیک که به لحاظ هنری هم الهام‌بخش زامیاتین بوده است – و چه بسا فقط یادداشت‌ها الهام‌بخشش نبوده است. البته نمی‌شود چنین فرضیه‌هایی را ثابت کرد: اینکه بگوییم «پناهگاه‌های زیرزمینی»^۴ که در گذشته به دشمنان طاغی ما پناه می‌داد از «زیرزمینی» معنوی سرچشمه می‌گیرد که پناهگاه مرد جامعه‌ستیز داستایفسکی است، یا اینکه بگوییم گنبد عظیم شیشه‌ای که یگانه‌کشور را احاطه کرده شکلی جوهری است از کریستال پالاس که زامیاتین ساخته، کریستال پالاسی که داستایفسکی از آن متنفر بود.^۵ به علاوه نمی‌شود با اطمینان گفت که هستی‌ریاضیاتی و قاعده‌مند D-۵۰۳ که در اعداد

مقدس جدول زمان بندی محصور شده است^۶ از آن تصور اتوپای هندسی در نزد داستایفسکی سرچشمه می‌گیرد که در آن «همه کنش‌های انسان به شکلی بسیار دقیق فهرست می‌شوند»؛^۷ یا اینکه زندگی قاعده مند شهروندان یگانه‌کشور به لحاظ جنسی (کوپن‌های صورتی، ساعات مقرر) ملهم از پیش‌بینی داستایفسکی در مورد نسلی از ربات‌هاست که «خواهان چیزی نیستند مگر براساس تقویم». ^۸ اما روی هم رفته و نظر به نفوذ فلسفی آشکار داستایفسکی بر ما، چنین شباهت‌هایی ظن‌هایی در ذهن آدم ایجاد می‌کند. وقتی «ریشه جذر اعداد منفی»^۹ زامیاتین (برای D-۵۰۳، نماد امر غیرعقلانی در زندگی) مقایسه شود با «به دست آوردن ریشه جذر»^{۱۰} داستایفسکی (نماد زندگی به تمامی عقلانی)، این ظن‌ها بیشتر و بیشتر تقویت می‌شوند؛ وقتی هم که بن مایه داستایفسکیایی $2 \times 2 = 4$ (نماد دیگر عقلانیت و محدودیت) در سرود هجوآمیز زامیاتین درباره عقل‌گرایی منعکس می‌شود، این ظن‌ها یک جورهایی به قطعیت نزدیک می‌شوند: «دو ضربدر دو عاشقانی ابدی‌اند/ یکی شده تا ابد در چهار پرتب و تاب/ پرشورترین عاشقان جهان/ همین دودوتای ناگسستنی‌اند»^{۱۱}.